

اوضاع سیاسی بُست در دوره صفاریان

سید محمد رضا عالمی *

چکیده

شهر بُست در شکل‌گیری و استمرار حکومت صفاریان، نقش مهمی را بر عهده داشت. در اواخر دوره حکومت طاهریان، اوضاع متشنجی بر این شهر حاکم بود و گروه‌های بسیاری، خواستار حکومت در آن بودند. یعقوب لیث در این شهر توانست از میان عیاران سر برآورد و بر رقبای خویش فائق آمده، از مردم آن شهر برای خویش بیعت بگیرد. وی سپس از میان دوستان سابق و خوارج، به سرکوب رقبا پرداخت و به اقداماتی در خارج سیستان دست زد. وی ابتدا طاهریان را برای همیشه برانداخت و به سوی بغداد مرکز خلافت عباسی تاخت و خلافت عباسی را به چالش کشید. با مرگ یعقوب، بلندپروازی صفاریان نیز رو به افول گذاشت. بُست در دوره صفاری، شهری مهم تلقی می‌گردید و بسیاری از تصمیمات مهم هم‌چون تعیین حاکمان صفاری در آن جا گرفته می‌شد. در پایان دوره صفاری، بُست به دست سامانیان افتاد. خلف بن احمد صفاری تلاش‌هایی ناموفق را برای تصرف دوباره بُست انجام داد، اما سرانجام بُست به تصرف غزنویان درآمد.

واژگان کلیدی

بُست، سیستان، عیاران، صفاریان

مقدمه

شهر باستانی بُست، در شرق سیستان و در محل تلاقی دو رود هیرمند و ارغنداب قرار گرفته^۱ که قبل از اسلام به طور متوالی، زیر سیطره حکومت‌های هخامنشی، اشکانی، کوشانی، ساسانی و شیونی - هفتالی بوده است.^۲

بُست پس از اولین فتح در حدود سال سی هجری تا اوایل حکومت امویان، چند بار دست به شورش زد و مجدداً فتح گردید و تا مدت‌ها پس از آن، محل درگیری امویان و خاندان رتبیل شاه بود. در زمان یزید بن معاویه، مردم این شهر به سبب واقعه عاشورا از خویش واکنش نشان دادند. این شهر مدتی نیز در تصرف عمال ابن زبیر بود. پس از حرکت محمد بن اشعث، خوارج قدرت یافتند و اختلافات قومی اعراب ساکن بُست در اواخر دوره امویان گسترش یافته و تا اوایل دوره عباسی نیز ادامه داشته است.^۳ پس از روی کار آمدن طاهریان، عیاران نیز ظهور کردند و به شورش‌هایی در بُست و سیستان دست زدند. از میان همین عیاران، یعقوب لیث سربلند کرد و به تشکیل دولت قدرتمند صفاری دست زد و طاهریان را برانداخت.^۴

هر چند این شهر با توجه به داشتن شرایطی همچون دوری از مرکز خلافت، صعب العبور بودن مسیرهای ارتباطی، اوضاع جغرافیایی، مرزی بودن و درهم پاشیدگی اوضاع سیاسی - اجتماعی منطقه، به محل درگیری گروه‌های معارضی همچون خوارج، مطوعه و قبایل عرب ساکن در منطقه درآمده بود، این شرایط باعث نشد که مغفول بماند؛ زیرا به طور مستمر در دو بعد اقتصادی و نظامی، دارای اهمیت ویژه بود و راه تجارت و فتوحات در هند از آن می‌گذشت. این ویژگی‌ها از دید فاتحان مسلمان نیز دور نماند و آنان نیز

۱. *دایره المعارف آریانا*، ج ۴، ص ۱۳۵، کابل، انجمن دایره المعارف افغانستان، مطبعه دولتی، میزان، ۱۳۳۱ ش.
۲. غلامعلی حداد عادل، *دانش نامه جهان اسلام*، ج ۳، ص ۳۸۰، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش؛ برای مطالعه بیش تر درباره موقعیت و پیشینه تاریخی شهر بُست نک: سیدمحمدرضا عالمی، *جغرافیای تاریخی بُست از ابتدا تا دوره معاصر*، فصلنامه علمی - تخصصی *تاریخ درآینه پژوهش*، سال پنجم، شماره دوم (مسلسل ۱۸)، تابستان ۱۳۸۷ ش، ص ۸۴-۸۳.
۳. برای مطالعه در مورد تاریخ بُست از زمان ورود اسلام تا پایان دوره اموی نک: سیدمحمدرضا عالمی، *اوضاع سیاسی بُست از ورود اسلام تا پایان امویان*، فصلنامه علمی - تخصصی *تاریخ درآینه پژوهش*، سال پنجم، شماره سوم (مسلسل ۱۹)، پاییز ۱۳۸۷ ش، ص ۹۴-۶۹.
۴. برای مطالعه درباره تاریخ شهر بُست در عصر اول عباسی تا پایان دوره طاهریان نک: سیدمحمدرضا عالمی، *اوضاع سیاسی بُست در عصر اول عباسی تا پایان طاهریان*، فصلنامه علمی - تخصصی *سخن تاریخ*، سال چهارم، شماره نهم، تابستان ۱۳۸۹ ش، ص ۸۹ - ۱۰۹.

مانند حاکمان اولیه این مناطق، به خوبی توانستند از موقعیت این شهر برای تجارت و هم‌چنین فتوحات در هند سود برند.

در مورد پیشینه تحقیق، به جز دو مقاله «جغرافیای تاریخی بُست» و «اوضاع سیاسی بُست از ورود اسلام تا پایان دوره اموی» چاپ شده در فصل نامه *تاریخ درآینه پژوهش* و مقاله «اوضاع سیاسی بُست در عصر اول عباسی تا پایان طاهریان» چاپ شده در فصلنامه *سخن تاریخ*، مقاله و یا کتاب خاص دیگری نگاشته نشده است. مدخل‌های موجود در *دایره المعارف بزرگ اسلامی و دانش‌نامه جهان اسلام* نیز بسیار مختصر و کلی است و اطلاعات چندانی به دست نمی‌دهد. در این مقاله، سعی شده است تا با استفاده از منابع دست اول و معتبر، روایت درستی از تاریخ و اوضاع سیاسی این شهر در دوره صفاریان ارائه گردد.

اصل و نسب یعقوب بن لیث

بعضی از تواریخ مانند *تاریخ سیستان*، یعقوب لیث را به بزرگی یاد کرده، سلسله نسب وی را به موسی بن کیومرث می‌رسانند و در بین این سلسله نسب، نام بسیاری از شاهان ساسانی را ذکر می‌کنند؛ مانند اردشیر، قباد، خسرو پرویز، انوشیروان، یزدگرد، بهرام گور؛ شاپور و ...^۱ و معتقدند که در زمان حمله اعراب به مناطق تحت حکومت ساسانی، یکی از فرزندان خسرو پرویز در دزپل (دزفول کنونی) ساکن شد و در گم‌نامی زندگی را می‌گذراند. نوادگان این شاهزاده ساسانی به علت شناخته شدن توسط اعراب حاکم، تصمیم به ترک آن منطقه گرفتند و در قلعه هفتقواد (بم) اقامت گزیدند؛ اما پس از مدتی در آن‌جا نیز احساس خطر کردند و راهی سیستان در شرق آن منطقه گشتند که یعقوب از بازماندگان همان مهاجران است.^۲

اما به‌طور کلی، سند معتبری درباره اجداد یعقوب وجود ندارد و با توجه به تعصبات موجود در بین بعضی از تاریخ‌نویسان، مانند *تاریخ سیستان*، انتساب یعقوب به پادشاهان ساسانی جای تردید است. البته این نسب‌سازی، مختص صفاریان نیست و تقریباً تمام حکومت‌هایی که در شرق خلافت اسلامی تشکیل شده‌اند، به گونه‌ای خود را به یکی از

۱. ناشناخته، *تاریخ سیستان*، تصحیح: ملک الشعراء بهار، ص ۲۰۱-۲۰۲، تهران، انتشارات پدیده خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.

۲. ملک‌شاه حسین ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود سیستانی، *احیاء الملوک*، ص ۵۵، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ش.

سلسله‌های پادشاهی قبل از اسلام، منتسب کرده‌اند.

این انتسابات برای صاحبان نسب‌سازی، فوایدی در پی داشته است که به آن اقدام می‌کردند؛ از جمله این فواید، استفاده از واکنش مردم این مناطق در مقابل تعصب عرب‌ها و تحقیر غیرعرب بوده است که در نتیجه آن، از حس ناسیونالیستی مردم استفاده می‌کردند و از کمک آن‌ها برخوردار می‌شدند و به مقابله با فرستادگان خلفا می‌پرداختند تا بتوانند حکومت مستقلی را سروسامان دهند.

آنچه به یقین در مورد یعقوب می‌توان گفت آن است که وی پسر لیث صفاری (رویگری) از روستای قرنین بود که سه برادر از خود کوچک‌تر به نام‌های عمرو، طاهر و علی داشت.^۱

او ابتدا شغل پدری را پیشه کرد و به تبع از خوی جوان‌مردی، هرچه به دست می‌آورد با دوستان و تهی‌دستان تقسیم می‌نمود. او پس از مدتی وارد گروه عیاران شد و به شیوه عیاران، آنچه از طریق راهزنی به دست می‌آورد، جز اندکی بقیه را به دیگران می‌بخشید.^۲

درباره عیاری یعقوب و چگونگی به قدرت رسیدن او، بعضی از تاریخ‌نگاران و نویسندگان، مبالغه و حتی افسانه‌سازی کرده‌اند.^۳ در ادامه، آنچه از تاریخ یعقوب و صفاریان که در ارتباط با موضوع بحث (شهر بُست) باشد، آورده می‌شود.

دوره گذار از حاکمیت طاهریان به صفاریان در شهر بُست

عبدالله بن طاهر (حک ۲۱۳-۲۳۰) حاکم طاهری که از ادامه کار نصر بن منصور سیّاری (از سال ۲۲۲ هجری) بر سیستان ناراضی بود، ابراهیم حُضین را ولایت سیستان داد و وی را به سیستان فرستاد. ابراهیم نیز برای سروسامان دادن به اوضاع بُست، پسر خویش اسحاق بن ابراهیم را به آن شهر فرستاد و حاکم آن‌جا نمود؛ مردم بُست نیز از او راضی بودند اما اجل وی را مهلت نداد و اسحاق در سال ۲۲۶ هجری درگذشت.^۴

۱. ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، *زین الاخبار*، ص ۱۳۸، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ش.

۲. همو، ص ۱۳۹.

۳. نک: منہاج السراج جوزجانی، *طبقات ناصری*، تصحیح، مقابله و تحشیه: عبدالحی حبیبی، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۱ ش؛ حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، ص ۳۷۰، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴ ش.

۴. همان، ص ۱۸۶ - ۱۸۹.

در پی درگذشت حاکم بَست، شهر دوباره حالت شورش به خود گرفت و در اوایل سال بعد (۲۲۷هـ، معتصم عباسی درگذشت و واثق به جایش نشست.^۱ پس از مدتی در سال ۲۳۰هجری، عبدالله بن طاهر درگذشت^۲ و پسر خویش، طاهر را جانشین خویش نمود. خلیفه عباسی واثق نیز حکومت وی را تأیید نمود و عهد و لوا فرستاد. طی این مدت، چند سال ابراهیم هم‌چنان ولایت سیستان را داشت و پس از مرگ فرزندش اسحاق، فرزند دیگرش به نام احمد را به شهر آشوب زده بَست، فرستاد.

در زمان احمد بن ابراهیم، مردی به نام عشان بن النّصر (غسان بن نصر) سر به شورش برداشت که حاکم بَست، توانست وی را شکست دهد و بکشد. مردم بَست از کشته شدن وی به دلیل آن که مردی اصیل و بستی بود، ناراحت و آشفته بودند. در همین اثنا، شخص دیگری به نام احمد قولی در بَست قیام نمود و عیاران از وی حمایت کردند؛ البته احمد قولی نیز کاری از پیش نبرد و احمد بن ابراهیم توانست شورش وی را نیز درهم بشکند. مدتی اوضاع بَست آرام بود تا این که مردی به نام بشار بن سلیمان که از بزرگان و رؤسای شهر بود، دست به قیام زد و توانست با حمایت مردمی که از ستم احمد بن ابراهیم به تنگ آمده بودند، پیروز گردد و بر شهر مسلط شود و حاکم شهر را به مرکز سیستان به نزد پدرش فراری دهد.^۳

مدت چندانی از حکومت بشار بن سلیمان در بَست نگذشته بود که شخصی به نام صالح بن نصر، برادر غسان بن نصر (عشان النصر)،^۴ به خون‌خواهی برادر قیام نمود و مردمان بسیاری از اطراف بَست و حتی سیستان گرد او جمع شدند؛ از جمله یعقوب لیث و جمعی از عیاران سیستان که باعث تقویت هرچه پیش‌تر صالح بن نصر شدند و وی توانست در جنگ با بشار پیروز شده، وی را بکشد و بَست و نواحی آن را به تصرف خویش درآورد.^۵ این اولین حضور یعقوب لیث، در صحنه سیاسی و نظامی منطقه و شهر بَست بوده است. هم‌زمان با این درگیری‌ها، خلیفه عباسی واثق درگذشت و متوکل در ذی‌الحجه

۱. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۲۷۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۲۸۳، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
 ۲. *الکامل فی التاریخ*، پیشین، ج ۴، ص ۲۹۳؛ یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۴۲، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.

۳. *تاریخ سیستان*، پیشین، ص ۱۹۱.

۴. ابن اثیر در *الکامل* وی را با نام صالح بن النضر الکنانی ذکر کرده است. (ج ۴، ص ۳۲۴)

۵. *تاریخ سیستان*، پیشین، ص ۱۹۲.

۲۳۲ به جایش نشست.^۱

پس از مدتی کار صالح بن نصر بالا گرفت و این به علت دو مسأله بود: یکی خزانه پُر، که از مردم مالیات می‌گرفت و به این واسطه قدرت پرداخت دستمزد سپاهیان را داشت و دیگر، قدرت نظامی صالح که فرمانده نظامی‌وی و بیش‌تر نظامیان، یعقوب لیث و عیاران بودند.

مردم بُست، در محرم سال ۲۳۳ هجری با صالح بن نصر بیعت کردند و در نتیجه، به پرداخت خراج به وی ملزم شدند.^۲

مدت چندانی از حکومت صالح، بر بُست نگذشته بود که شورش‌ها علیه وی آغاز شد. از جمله شورش محمد بن عبید و پسران حیان خریم یا حریم که سرکوب شدند، اما شورش خوارج به سرکردگی عمار خارجی که از ناحیه کش آغاز شده، شورش بزرگی بود که حتی از حمایت ابراهیم بن حسین، حاکم طاهری سیستان نیز برخوردار بود ولی صالح به کمک یعقوب لیث، عیاران و هم‌چنین حمایت مردم که مخالف حضور خوارج بودند توانست بر عمار خارجی پیروز شود.^۳

در پی این واقعه، حاکم طاهری بُست، ابراهیم حَضین پسر خویش به نام محمد را به جنگ صالح بن نصر، به سوی بُست فرستاد و آن‌دو در زمین داور جنگیدند. این‌بار صالح شکست خورد و فراری شد و یارانش نیز پراکنده شدند و در نتیجه محمد بن ابراهیم بر بُست تسلط یافت.

مدتی بعد، شخصی به نام ابراهیم بن خالد که صاحب شرطه صالح بود، با تعدادی اندک به محمد بن ابراهیم القوسی - که از خوارج بود - پیوستند و با تعدادی از یاران فراری صالح به سوی بُست حرکت کردند. وقتی خبر به محمد بن ابراهیم الحَضین رسید، از شهر خارج شد و جنگ سختی کرد ولی شکست خورد و محمد بن ابراهیم القوسی به بُست داخل شد و قلعه حصار را گرفت.

در همین اثنا، صالح بن نصر نیز از راه بیابان به سوی مرکز سیستان رفت و در بسکر فرود آمد. محمد بن ابراهیم القوسی خارجی برای جنگ با او از شهر خارج شد و با

۱. ابوعلی مسکویه رازی، *تجارب‌الامم*، ج ۴، ص ۲۸۶-۲۸۷، تهران، دارسروش للطابعه و النشر، چاپ اول، ۱۳۷۶ش؛

طبری، *تاریخ‌الامم والملوک*، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۲.

۲. *تاریخ سیستان*، پیشین، ص ۱۹۳.

۳. همان و ابی حمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان الیافعی الیمنی المکی، *مرآة الجنان و عبرة الیقطان*، ج ۲، ص ۱۳۳، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

کشته‌های فراوان به داخل بُست بازگشت. در همان شب صالح شبانه و به‌طور مخفیانه، وارد بُست شد و بسیاری از عیاران از جمله یعقوب لیث و دو برادر او عمرو و علی را با خود همراه ساخت؛ سپس از شهر خارج شد و به سپاهیان خویش پیوست. فردای آن روز، صالح با سپاهیان عازم بُست، برای تصرف آن بودند که چون سپاه ابراهیم القوسی آن‌ها را دیدند، به شهر داخل شدند و درها را بستند. در این هنگام، هم پیمانان صالح در داخل شهر دست به کار شدند و در را روی سپاه صالح باز کرده، آن‌ها داخل شهر شدند و بسیاری از لشکریان ابراهیم القوسی را کشتند و خود ابراهیم القوسی به عنجره (عنجره) گریخت.^۱

بروز اختلاف بین صالح و یعقوب لیث و بیعت با یعقوب

چیزی از شکست ابراهیم القوسی خارجی نگذشته بود که ابراهیم الحضین حاکم طاهری سیستان، با لشکری که عمار خارجی نیز وی را همراهی می‌کرد، به سوی بُست حرکت نمود ولی در پایان شکست خورد و از طاهر بن عبدالله حاکم طاهریان درخواست کمک نمود. صالح در پی آن، غارت سرای ابراهیم حضین و سران خوارج را دستور داد و ابراهیم از پسرش محمد که در سرزمین داور بود، درخواست سپاه نمود. وی نیز سپاهی تدارک دید و به همراهی جمعی از خوارج دیگر هم‌چون عثمان بن عفان به جنگ صالح رفتند، ولی محمد بن ابراهیم نیز در جنگ شکست خورد و به سوی پدرش گریخت و صالح، غارت سرای محمد بن ابراهیم را دستور داد.

یعقوب و سران دیگر عیار که از غارت سیستان توسط صالح و بردن آن‌ها توسط وی به بُست ناراحت بودند، از این کار صالح بن نصر بر آشفتند؛ در حالی که صالح با لشکریان و یعقوب لیث و سران عیار در خارج از بُست بودند. صالح بن نصر پیش دستی کرد و بعد از باخبر کردن نماینده خویش در بُست، به نام مالک بن مردویه از این ماجرا، شبانه با اموال غارت شده از تمام سیستان به سوی بُست، حرکت نمود و قصد داشت که زودتر وارد بُست شود. مالک بن مردویه که به استقبال و حمایت صالح از شهر بیرون شده بود، در خارج شهر با یعقوب و عیاران درگیر شد؛ در نتیجه شکست خورد و کشته شد. یعقوب به دنبال صالح بن نصر، در نوقان به او رسید و جنگ سختی در گرفت؛ در این جنگ، طاهر برادر یعقوب کشته شد که بنابر نقل تاریخ سیستان، گور او اکنون در نزدیکی بُست و در ناحیه‌ای

۱. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۱۹۴-۱۹۶.

به نام «کرمی» قرار دارد؛ در نتیجه جنگ، صالح شکست خورد و گریخت.^۱ سپاه عیاران و یعقوب لیث پس از شکست دادن صالح، به بُست بازگشتند و با درهم بن نصر^۲ بیعت کردند. یعقوب و سرباتک، سرهنگ و سپه سالار وی شدند و جنگ‌های بسیاری با خوارج و مخالفان درهم بن نصر (حاکم جدید بُست) نمودند.^۳ درهم که مردی و شجاعت یعقوب لیث را دید، از وی بیمناک شد و موقعیت خویش را در خطر دید. در نتیجه، نقشه‌ای برای قتل یعقوب کشید. وی در سرای خویش قرار گرفت و خود را به مریضی زد و به سپاه خویش دستور داد که هرگاه یعقوب به ملاقات وی آمد، از غفلت وی استفاده کنند و وی را بکشند.^۴ یعقوب که از مسأله آگاه شد، به سرای درهم حمله برد و بسیاری از یاران وی را کشت و خود او را اسیر و محبوس نمود.^۵ در پی این رخداد، مردم بُست و تمام سیستان در سال ۲۴۷ هجری (روز ۲۵ محرم) با یعقوب بن لیث به عنوان امیر خود بیعت نمودند^۶ و برای همیشه، دست حکومت طاهری از شهر بُست و سیستان کوتاه شد.

یعقوب و مقابله با دوستان سابق در شهر بُست

پس از آن که مردم بُست و سیستان با یعقوب بیعت کردند، وی بر تمام سیستان مسلط شد و از جمله این بیعت کنندگان، حامد بن عمر سرباتک بود که راه خیانت در پیش گرفت و با درهم بن نصر که از زندان یعقوب گریخته بود، متحد شد و برضد یعقوب شوریدند. آن‌ها در ابتدا قصد داشتند بُست را به تصرف خویش درآورند ولی موفق نشدند و در جنگی که در خارج شهر زرنج اتفاق افتاد، سرباتک کشته شد و بسیاری از سپاهیان آن دو نیز اسیر گشتند.^۷

به نظر می‌رسد سرباتک که از هم قطاران یعقوب در حکومت درهم بن نصر بر شهر بُست بود، از به قدرت رسیدن یعقوب راضی نبود و خود را شایسته این مقام می‌دید و با

۱. همان، ص ۱۹۷-۱۹۹.

۲. ابن اثیر در *الکامل* وی در درهم بن حسین و از متطوعه (مطوعه) می‌داند. (ج ۴، ص ۳۲۴)

۳. همان و *تاریخ سیستان*، پیشین، ص ۱۹۹.

۴. *تاریخ سیستان*، پیشین، ص ۱۹۹-۲۰۰.

۵. همان، ص ۲۰۰.

۶. همان و *الکامل فی التاریخ*، پیشین، ج ۴، ص ۳۲۴.

۷. *تاریخ سیستان*، ص ۲۰۲.

فرار درهم، موقعیت را برای تغییر حاکمیت و تأمین خواسته‌های خویش مناسب دیده و درصدد بهره‌برداری از آن برآمده و به شورش دست زده است.

در همین سال به قدرت رسیدن یعقوب و بیعت مردم با او، متوکل خلیفه عباسی به دست پسرش منتصر کشته شد^۱ و منتصر به خلافت نشست، اما مانند بسیاری از حاکمان پدرکش، بیش‌تر از شش ماه حکومت نکرد و پسرش مستعین به خلافت رسید. وی نیز حکومت طاهر بن عبدالله از حاکمان طاهری را در خراسان و سیستان تأیید نمود؛ در حالی که یعقوب تمام سیستان را تصرف کرده و دست‌خاندان طاهری از این منطقه کوتاه شده بود.

در همین حین، صالح بن نصر در بُست دوباره قدرت را به دست گرفت و با سپاه عظیمی، قصد جنگ با امیر صفاری را داشت. یعقوب نیز درصدد دفع او برآمد و برادرش عمرولیث را در زرنج به نیابت از خویش گماشت و خود عازم بُست شد، یعقوب و صالح در خارج شهر با یکدیگر درگیر شدند؛ صالح شکست خورده، وادار به فرار شد و یعقوب در سال ۲۴۸هـ بر بُست مسلط گردید.

صالح بن نصر در ادامه نیز بی‌کار نشست و بعد از فرار از دست یعقوب، دوباره پس از مدتی عازم بُست شد و از رتبیل پادشاه کابل، کمک خواست و با وی متحد گشت. یعقوب دوباره متوجه بُست شد و در نزدیکی رُخج، با سپاه صالح جنگید. در حالی که سپاه رتبیل نیز با صالح همراه بود، به علت کثرت سپاهیان دشمن، یعقوب در تنگنا قرار گرفت و کار بر وی سخت شد.^۲

یعقوب که کار را چنین دید، با انتخاب پنجاه سوار شجاع، به قلب لشکر رتبیل حمله برد و وی را کشت.^۳ با کشته شدن رتبیل، کار سپاه صالح نیز درهم پیچید و صالح اسیر شد.^۴

یعقوب و خوارج

یکی از اقدامات اولیه یعقوب لیث در اوایل حکومتش، برخورد و تعامل او با خوارج بود. وی اندکی پس از استقرار، به عمار خارجی که برای نخستین بار در ناحیه کُش و در زمان

۱. ابو جعفر محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۳۴.

۲. *تاریخ سیستان*، ص ۲۰۳-۲۰۵.

۳. همو و محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، *مجمع‌الانساب*، به تصحیح میر هاشم محدث، ص ۲۰ و ۲۱، تهران؛ انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۶ش.

۴. *تاریخ سیستان*، ص ۲۰۶.

صالح بن نصر به شورش دست زده بود، پیغام فرستاد که «شما خود را پیرو و جانشین حمزه بن عبدالله خارجی (حمزه آذرک) می‌دانید، درحالی‌که او بیش‌تر اوقات خویش را صرف مبارزه با حکام ستم‌گر خلیفه می‌کرد یا در مرزهای سیستان با کفار می‌جنگید و به مردم سیستان کاری نداشت و مردمان این ناحیه از تهدیدش در آرامش بودند؛ چون حکومت سیستان اکنون از دست خلیفه بیرون آمده، جنگیدن در سیستان ضرورتی ندارد و اگر به درستی بر آنی که آرام باشی، هوای امیرالمؤمنینی را از سر بیرون کن و به نزد ما بیا، تا با یک‌دیگر متحد شویم و سیستان را نگه داریم و اگر قدرت پیدا کردیم، دیگر مناطق را نیز تصرف کنیم.»

به نظر می‌رسد یعقوب با این پیغام، درصدد جذب نیروهای مخالف طاهریان و به تبع آن عباسیان بوده است تا به این وسیله، از مخالفت آن‌ها با خود جلوگیری کند. از طرفی دیگر، او با جذب نیروهای خوارج به سپاه، درصدد تقویت نیروی خویش، در به دست آوردن سرزمین‌های جدید، بود. از سوی دیگر، قصد داشت استقلال خویش از حکومت طاهریان و خلفای عباسی را نشان دهد، اما عمار خارجی در مقابل، تنها پذیرفت که با یعقوب لیث کاری نداشته باشد و علیه وی اقدامی نکند.

علی‌رغم اقدامات یعقوب، یکی از سران خوارج به نام اسدویه خارجی در اطراف بُست سر به شورش گذاشت و یعقوب بار دیگر، مجبور شد تا به آن شهر لشکر بکشد و اسدویه را مغلوب کند و وی را بکشد.

عمار خارجی که از پیروزی‌های پی در پی یعقوب، احساس خطر کرده بود، از سر جنگ درآمد و در این هنگام، «خلف بن لیث بن فرقد بن سلیمان بن ماهان» حاکم بُست بود، ولی با تمام شدن غائله صالح، یعقوب او را به زرنج فراخواند و در آن‌جا جانشین خود نمود و خودش به سوی منطقه «نیشک» برای سرکوب عمارخارجی حرکت کرد و توانست سپاه وی را شکست دهد، عمار خارجی را بکشد و غائله وی را نیز به پایان برساند. او به این ترتیب، رقبای داخلی خویش در سیستان را از پیش رو برداشت و برای اقدامات دیگر خویش در خارج از سیستان آماده شد.

البته قبل از حملات یعقوب به خارج سیستان، شخصی دیگر به نام صالح بن حجر نیز به شورش دست زد و سرانجام در قلعه‌ای به نام «کوهژ» پناه گرفت، اما قلعه به دست یعقوب لیث سقوط کرد و صالح به خودکشی دست زد؛ جسد وی را به بُست آوردند و در آن‌جا دفن نمودند. این شخص از طرف یعقوب به حکومت رنج در غرب بُست گماشته

شده بود که به شورش علیه یعقوب دست زد.^۱

نخستین اقدامات یعقوب در خارج سیستان

پس از آن که غائله عمار خارجی و صالح بن حجر تمام شد، بُست و نواحی آن آرام گرفت و یعقوب نماینده‌ای در آن جا گماشت و خود در سال ۲۵۳ قمری قصد تصرف هرات نمود.^۲

هرات در این زمان امیری به نام «حسین بن عبدالله بن طاهر» داشت که از جانب «محمد بن طاهر» - حاکم طاهریان - بر آن جا حکم می‌راند و یعقوب، موفق به فتح هرات و دست‌گیری حاکم آن شهر شد. در پی این واقعه، سپه سالار خراسان به نام «ابراهیم بن الیاس» در «پوشنگ» به جنگ یعقوب آمد ولی شکست خورد و به نزد محمد بن طاهر در نیشابور رفت و گفت:

با این مرد نمی‌توان جنگید که سپاهی هولناک دارد و از کشتن هیچ باک ندارد و بی‌تکلف و بی‌نگرش جنگ می‌کنند و غیر از شمشیر زدن کاری ندارند، بهتر است که با او کنار آیید.

محمد بن طاهر چون این سخن را شنید رسول، نامه و هدیه به نزد یعقوب فرستاد و منشور سیستان، کابل، کرمان و پارس را به او داد. لذا یعقوب آرام شد و قصد بازگشت نمود و بعضی از خوارج را که مانده بودند، کشت و اموالشان را مصادره نمود.^۳

یعقوب پس از بازگشت به سیستان، قصد رفتن به سوی کرمان و پارس را نمود. پس از تصرف این مناطق و گذاشتن نمایندگان در آن جا به سیستان بازگشت.^۴ در همین زمان، پسر رتبیل (زنبیل) که اسیر یعقوب و در قلعه بُست زندانی بود، فرصتی یافت و گریخت و سپاهی بزرگ با خود جمع کرد. او «رخج» را در غرب بُست به تصرف درآورد. یعقوب درصدد دفع و مقابله با وی برآمد و چون به نزدیکی رخج رسید، پسر زنبیل آن شهر را رها کرد و به سوی کابل رفت. یعقوب به تعقیب وی پرداخت، اما به علت بارش شدید برف که

۱. همو، ص ۲۰۲ و ۲۰۸.

۲. همو، ص ۲۰۸. البته ابن اثیر حرکت یعقوب را به سوی هرات در سال ۲۴۸ هجری دانسته است. (ج ۴، ص ۳۵۸) اما در ادامه، برخلاف گفته سابق خویش، حرکت او را از سیستان به سوی هرات در سال ۲۵۴ هجری دانسته است. (ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۳۹۸).

۳. *تاریخ سیستان*، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

۴. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۷۰؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۲۷ - ۴۲۹.

در کوه‌های اطراف کابل باریده بود، راه بسته شد و یعقوب ناچار به بازگشت شد.^۱

برانداختن طاهریان توسط یعقوب و درگیری با خلیفه عباسی

در سال ۲۵۹ قمری، یعقوب به بهانه گرفتن یکی از شورشیان (عبدالله بن صالح سگزی)، به سوی نیشابور حرکت کرد که مرکز حکومت طاهریان و حاکم طاهری به نام محمد بن طاهر بود. چون یعقوب به نیشابور رسید، به محمد پیغام داد که ما به سلام تو آمده‌ایم. محمد از قصد اصلی یعقوب آگاه بود اما قدرت مقابله با او را نداشت و بر جان خود بیمناک بود. به همین علت، از در صلح درآمد و به نزد یعقوب رفت. یعقوب وی و یارانش را دربند کرد و برای همیشه به حکومت طاهریان بر منطقه پایان داد.^۲

در همین دوران که یعقوب در نیشابور بود، به یعقوب گفتند که مردمان می‌گویند: «چون یعقوب عهد و منشور خلیفه را ندارد، خارجی است و مشروعیت حکومت را ندارد.» یعقوب در پی این مسأله، دستور داد تا بزرگان، علما و فقهای مشهور نیشابور را جمع کنند تا عهد امیرمؤمنان را به ایشان عرضه کند. وقتی آنان حاضر شدند، یعقوب شمشیر کشید و در هوا جنبانید و گفت:

شما شکایت کردید که یعقوب عهد امیرمؤمنان خلیفه را ندارد؛ خواستم بدانید که دارم. آیا امیرالمؤمنین را در بغداد جز این شمشیر نشانده است؟ مرا نیز به این جایگاه همین تیغ نشانده است.^۳

یعقوب به این گونه، استقلال خود را از خلیفه عباسی را اعلام داشت و به گونه‌ای قصد خود را در مقابله با خلافت عباسی نشان داد.

یعقوب پس از این ماجرا، به دنبال فرار عبدالله بن صالح سگزی به طبرستان، به قصد تصرف گرگان از نیشابور خارج شد و سپس حسن بن زید علوی را در ساری شکست داد. سگزی به ری گریخت و یعقوب نیز به دنبال وی به سوی ری شتافت و حاکم ری ناگزیر عبدالله سگزی را تسلیم یعقوب نمود که به دستور وی به قتل رسید.^۴

گویند که یعقوب نسبت به علویان کینه‌ای نداشت و در راه بازگشت از طبرستان و ری

۱. تاریخ سیستان، ص ۲۱۵.

۲. همو، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۳. تاریخ سیستان، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۴. گردیزی، زین‌الاحبار، ص ۱۴۱.

برای نایب خود در سیستان نوشت که: آن علویان را که گرفته و به آنجا فرستاده، رها کنند و نفقه بدهند تا به ولایت خویش روند.

یعقوب پس از مدتی به فارس لشکر کشید، آنجا را متصرف شد و غنایم بسیار به دست آورد که حدود چهل میلیون درهم برآورد می‌شد.^۱

پس از این حوادث، «معتمد» خلیفه عباسی در سال ۲۶۲ قمری، نماینده‌ای نزد یعقوب فرستاد و فرمان حکومت خراسان، طبرستان، گرگان، فارس، کرمان، سند و هند و شرطگی مدینه را به وی سپرد. «موفق» وزیر معتمد نیز بازرگانان و حجاج خراسان را از این امر آگاه کرد.^۲

با این حال و دادن امتیازات فراوان از طرف خلیفه به یعقوب، وی در همان سال ۲۶۲ قمری، عزم اهواز و عراق کرد و گفت که قصد ملاقات با خلیفه معتمد را دارد. «عمرو بن لیث» که نیت اصلی یعقوب باخبر بود، با این کار یعقوب مخالفت نمود و به نشانه اعتراض با پسرش به سیستان بازگشت.^۳ یعقوب و خلیفه عباسی پس از مذاکرات فراوان بالاخره در محلی به نام «دیرالعاقول»^۴ باهم درگیر شدند.

در ابتدا پیروزی با سپاه یعقوب بود، ولی با پیوستن نیروهای کمکی به لشکر خلیفه، بازکردن آب دجله بر روی لشکریان یعقوب، خودداری عده‌ای از سربازان یعقوب در جنگ با خلیفه و زخمی شدن یعقوب، خلیفه پیروز شد و یعقوب به جندی شاپور عقب نشست و در آنجا مقیم شد و در سال ۲۶۵ قمری، یعقوب در پی یک بیماری در جندی شاپور درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.^۵

عمرو بن لیث جانشین یعقوب

پس از درگذشت یعقوب و دفن وی در جندی شاپور، بر سر جانشینی وی بین برادران وی، «عمرو» و «علی بن لیث» اختلاف افتاد. چند روزی بحث و گفت‌گو در گرفت و

۱. محمد بن حسن بن اسفندیار بهاء‌الدین، *تاریخ طبرستان*، ص ۲۴۶، تصحیح، عباس اقبال، تهران، پدیده خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.

۲. *تاریخ سیستان*، ص ۲۸۸؛ میرخواند، *تاریخ روضه الصفا*، ص ۱۲، تهران، انتشارات مرکزی، نیام - پیروز، ۱۳۳۹.

۳. *تاریخ سیستان*، ص ۲۳۰.

۴. لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ص ۳۸، ترجمه، محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.

۵. *تاریخ سیستان*، ص ۲۳۱-۲۳۳.

سرانجام تصمیم نهایی به حکمیت گذاشته شد و سرداری به نام «شاهین بتو» عامل پیروزی عمرو گردید.^۱

عمرو در اولین اقدام خود پس از رسیدن به حکومت، اظهار اطاعت از خلیفه کرد و این کار از عمرو هیچ بعید نیست؛ زیرا او در زمان یعقوب، وی را به علت قصد درگیری وی با خلیفه ترک گفته و به سیستان بازگشته بود. وی مقابله با خلیفه را امری مشکل می‌دانست و برای مشروعیت دادن به حکومت خویش، خود را نیازمند تأیید خلیفه می‌دید و اغلب مسلمانان نیز به حقانیت خلافت عباسی اعتقاد داشتند؛ به همین دلیل، عمرو چاره‌ای جز اطاعت نمی‌دید و خلیفه عباسی نیز برای وی عهد و لوا فرستاد.^۲

در دوران حکومت وی، برای بُست مسأله و اتفاق خاصی در منابع ذکر نگردیده است و به نظر می‌رسد مردم این شهر از حکومت آل صفار رضایت داشته و آنان را برای حکومت بر خود شایسته می‌دانسته‌اند، وگرنه طبق روش و منش گذشته خود، به شورش و طغیان‌گری دست می‌زدند، در آن حد که تاریخ‌نگاران را مجبور به ضبط و ذکر آن در منابع و تواریخ کنند.

خلیفه عباسی که از قدرت بی‌حد عمرو در هراس بود، پیوسته به «اسماعیل بن احمد سامانی» که امیر بخارا، سمرقند و ماوراءالنهر بود، نامه می‌نوشت و وی را تحریک می‌کرد که عمرو را یا بکشد و یا اسیر گرداند.^۳

امیر اسماعیل نیز درصدد برآمد و جاسوس‌هایی به سوی عمرو فرستاد تا در همه اوقات به دنبال او باشند و در پی شیخونی در بلخ (در شمال افغانستان کنونی) عمرو گرفتار شد و وی را به بغداد فرستادند عمرو در زندان بود تا این که خلیفه معتضد مُرد و پسر خلیفه قصد رهایی وی را داشت اما وزیر که مخالف بود، کسی را فرستاد تا عمرو را در زندان بکشد،^۴ اما بعضی دیگر گویند چون معتضد درگذشت، چند روزی عمروین لیث فراموش شد و با گرسنگی درگذشت. اما این گفته چندان عاقلانه به نظر نمی‌رسد که شخصی همچون عمرو، که قبل از اسارت قوی‌ترین فرد در شرق خلافت عباسی به شمار می‌رفت و خلیفه همیشه در هراس از وی بود، در زندان فراموش شود و از گرسنگی بمیرد، مگر آن که از

۱. همو، ص ۳۳۴.

۲. همو، ص ۲۳۶.

۳. شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، ص ۲۲.

۴. همان.

قصد و نه از روی فراموشی وی را گرسنگی دهند و به این طریق وی را بکشند.^۱

تعیین جانشین عمرو بن لیث در شهر بُست

پس از اسارت عمرو در سال ۲۸۷ قمری، طاهر و یعقوب، دو پسر محمد بن عمرو بن لیث و بزرگان کشوری و لشکری از جمله: «محمد بن شهفور»، «احمد بن شهفور» و سرداران خراسان، از نقاط مختلف قلمرو صفاریان، در بُست جمع شدند و طاهر نوه عمرو بن لیث را به حکومت منصوب نمودند. وی نیز احمد بن شهفور را به وزارت منصوب نمود و برادر وی محمد بن شهفور پس از رفتن حاکمان صفاری به مرکز سیستان، حکومت بُست را به دست گرفت.

احمد که قصد داشت، سبکری را که سپهسالار بود برکنار کند و برادرش را به این مقام برساند، به وی نامه نوشت و خواست که به سیستان بیاید ولی محمد در جواب نوشت: «صواب آن است که من در بُست باشم و تو در سیستان (زرنج)»، تا این که بر اثر اصرار احمد و تأکید طاهر صفاری، وی راهی سیستان شد.

این کار احمد وزیر، بر سبکری که یکه‌تاز صحنه نظامی بود، خوش نیامد و درصدد قتل هر دو برادر برآمد. وی ابتدا حامی این دو برادر را که «محمد بن حمدان» نام داشت، با تدبیری به حکومت «زمین داور» و بُست گماشت و قبل از آن که به محل حکومتش برسد، وی را کشت. در همین زمان، طاهر امور حکومت را به دست برادرش یعقوب سپرده و خود به لُهو و لعب مشغول بود. سبکری از فرصت استفاده کرده، دو برادر را به قتل رساند و شخص مورد نظر خویش یعنی «عبدالله بن محمد میکال» را به وزارت نشانید.^۲

حکومت طاهر تا سال ۲۹۶ هجری ادامه یافت و پس از آن در ماه جمادی الاخر سال ۲۹۶ در سیستان، فراه، کش و بُست، خطبه به نام لیث بن علی بن لیث خوانده شد و وی حکومت این مناطق از جمله بُست را به دست گرفت؛ البته حکومت وی چندان دوام نیافت و پس از دو سال برادرش ابوعلی محمد بن علی، قدرت را به دست گرفت و در بُست، سیستان و کابل، خطبه به نام وی خوانده شد.^۳

۱. فخرالدین ابوسلیمان داوود بن تاج الدین ابوالفضل محمد بن داوود بناکتی، تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار،

ص ۲۱۷، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ ش.

۲. تاریخ سیستان، ص ۲۵۸-۲۶۰.

۳. همو، ص ۲۸۸-۲۹۰.

تصرف شهر بُست به دست سامانیان

در زمان حکومت محمد بن علی بن لیث، مقتدر خلیفه عباسی، فرمان حکومت سیستان را برای احمد بن اسماعیل سامانی - حاکم ماوراءالنهر و خراسان - فرستاد و وی نیز برای به دست آوردن این مناطق، حسین بن علی سردار نامی سامانی را به سیستان فرستاد. محمد بن علی صفاری با لشکری کم تجربه، به مقابله با وی رفت ولی شکست خورد و پس از آن به سوی بُست برای جمع آوری سپاه و کمک مالی رفت^۱ ولی در بُست به ظلم و ستم پرداخت. مردم که چنین دیدند، وقتی خبر آمدن سامانیان را شنیدند، تسلیم شدند و به این ترتیب بُست به دست سامانیان افتاد.^۲

پس از مدت کوتاهی در همان سال ۲۹۸ قمری، زرنج مرکز سیستان نیز به دست سامانیان افتاد و سامانیان بر تمام سیستان تسلط یافتند،^۳ اما حکومت آن‌ها چندان دوام نیافت و سپاهی از سوی خلیفه عباسی به زور به سیستان وارد شد و شهرهای غزنه و بُست را به تصرف خویش درآورد، اما این‌ها نیز چند صباحی بیش‌تر اوضاع منطقه را در دست نداشتند و در نتیجه قراردادی، ناگزیر آن‌را به آشوب‌گری به نام «کتیر بن احمد بن شهفور (شاهپور)» دادند، اما وی نیز در سال ۳۰۶ هجری به دست غلامش کشته شد. از این پس تا سال‌های ۳۱۱ قمری، سیستان و بُست به دست امرای سامانی و یا فرستادگان خلیفه عباسی اداره می‌شد تا این‌که در این سال شخصی به نام «ابوجعفر احمد بن محمد صفاری» که جوانی لایق و خردمند از خاندان صفاری بود، به حکومت این منطقه رسید.^۴ در نحوه به قدرت رسیدن ابوجعفر اختلاف است؛ کسانی گویند که وی در اثر شورش مردم سیستان بر امرای سامانی و بیعت مردم با وی، به قدرت رسید. نویسنده *احیاء العلوم* می‌نویسد:

ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث که در هرات با کمال پریشانی اوقات می‌گذرانید، منظور نظر امیر نصر بن احمد سامانی گردید و به حکومت سیستان رسید.^۵

۱. گردیزی، *زین الاخبار*، ص ۱۴۸.

۲. *تاریخ سیستان*، ص ۲۹۰-۲۹۴.

۳. *زین الاخبار*، ص ۱۴۹.

۴. برتولد اشپولر، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، ج اول، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۹ ش.

۵. محمود سیستانی، *احیاء الملوک*، ص ۶۵.

به نظر می‌رسد که نقل دوم صحیح‌تر باشد؛ زیرا نویسنده تاریخ سیستان نیز از روابط حسنه امیر ابوجعفر با نصر بن احمد سامانی سخن رانده است. ابوجعفر توانست بر سیستان، بُست و نواحی آن تا سال ۳۵۲ قمری حکومت کند و سرانجام بر اثر نیرنگ و خیانت غلامان و فرماندهان سپاهش کشته شد.^۱

خلف بن احمد آخرین حاکم مستقل صفاری

پس از مرگ ابوجعفر، اوضاع به هم ریخت و مردم سیستان با شخصی به نام ابوحفص از خاندان صفاری بیعت کردند. در این زمان امیر خلف، فرزند ابوجعفر با عجله خود را به بُست رسانید؛ والی بُست با او هم‌کاری نمود؛ طرفداران پدرش نیز در بُست به او پیوستند و به همراهی امیر بُست به سوی زرنج حرکت کرد و توانست ابوحفص را شکست داده، وارد شهر شود و حکومت را به دست بگیرد.^۲

در سال ۳۵۴ قمری، امیر خلف بسیج حج کرد و شخصی به نام طاهر را جانشین خویش نمود، وی نیز در غیاب امیر خلف حکومت خویش را مستحکم کرد و پس از بازگشت امیر خلف، وی را به شهر زرنج راه نداد. این مسأله، باعث درگیری این دو و کمک‌خواهی امیر خلف از امیر سامانی شد.^۳

سبکتگین و تصرف بُست

«سبکتگین» در خدمت «ابواسحاق بن البتکین» سردار سامانیان در غزنه، واقع در شرق بُست، ترقی کرد و پس از مرگ ابواسحاق، از طرف افسران او به عنوان جانشین وی انتخاب شد. وی توانست در مدت کوتاهی در سرحدات هند، برای خود موقعیتی دست و پا کند.^۴ در زمان حکومت سبکتگین در غزنه، در بُست شخصی به نام «بای‌توز» قیام کرد و شهر را از دست والی آن «طغان» خارج ساخت. طغان چون تاب مقاومت در مقابل بای‌توز را نداشت، ناچار معرکه را خالی کرد و به نزد سبکتگین گریخت و از وی کمک خواست و توانست به کمک وی حکومت خویش را بازیابد، ولی پس از مدتی بین طغان و

۱. تاریخ سیستان، ص ۳۲۵.

۲. همو، ص ۳۲۷.

۳. ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، ص ۴۱ و ۴۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ش.

۴. برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۱.

سبکتگین اختلاف افتاد و جنگ بین آن‌ها در گرفت؛ طغان فراری^۱ و یا کشته شد^۲ و بُست به دست امیر ناصرالدین سبکتگین افتاد.

فرصت طلبی خلف بن احمد و تصرف نافرجام بُست

هنگامی که گزارش‌هایی مبنی بر تصمیم حمله هندی‌ها به سرزمین‌های اسلامی رسید، امیر سبکتگین برای دفع حملات آن‌ها، به سوی هند حرکت کرد؛ در نتیجه، خلف بن احمد صفاری شهر بُست را خالی یافت، لشکری به آن‌جا فرستاد و در آن شهر و نواحی آن، سکه و خطبه را به نام خود کرد و مالیات اخذ نمود.

چون سبکتگین از جنگ ملک هند با پیروزی بازگشت و به بُست نزدیک شد، یاران و لشکریان خلف شهر را رها کردند و گریختند. سبکتگین که از این عمل خلف ناراحت شده بود، قصد حمله به نواحی سیستان را نمود؛ امیر خلف که ترسیده بود، نماینده فرستاد و از این اقدام خویش عذر خواست و گفت: «اگر از طرف من شحنه‌ای به بُست رفت، برای حفظ ولایت و رعیت تو بود و خراجی که گرفته شد، برای خزانه تو بود» و قول داد که اگر تکرار شود، غرامت را کامل بپردازد.

سبکتگین عذر وی را پذیرفت و اموال خراج گرفته شده را بازخواست و خلف نیز سریعاً آن‌ها را بازپس فرستاد.^۳ به نظر می‌رسد، که این آخرین باری بود که یک امیر مستقل صفاری در بُست حکومت کرده است.

پس از مرگ سبکتگین، امیر اسماعیل پسر او به جایش نشست. او با برادرش سیف‌الدوله اختلافاتی بر سر حکومت داشت و در این زمان در بُست، امیر نصر بن ناصرالدین، فرزند دیگر سبکتگین حکومت می‌کرد.^۴ از این پس برای همیشه، طمع اولاد و احفاد خلف و خاندان صفاری از آن منقطع گشت.^۵

نتیجه

شهر بُست و سیستان قبل از حکومت صفاری، همیشه اوضاع متشنجی داشت و مقارن

۱. ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۳.

۲. مجمع‌الانساب، ص ۳۶.

۳. ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۰۲.

۴. همو و ابن خلکان، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ج ۳، ص ۹۰، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

۵. ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۲۰.

با ظهور یعقوب لیث، هنوز هم ساختار حاکمیت سیاسی یک پارچه نشده بود. حکام اعزامی از سوی طاهریان در شهرهایی نظیر بُست و زرنج، نیروهای مطوعه و غازیان در نقاط مرزی در شرق و جنوب بُست، خاندان رتبیل در شرق و مناطق صعب العبور و خوارج در حومه شهرها و روستاها، مجموعه حاکمیت های سیاسی بُست و سیستان و نواحی اطراف را تشکیل می داد، با روی کار آمدن دولت صفاری و در دوران حکومت آنان، حاکمیت یک پارچه شد و مردم روی آرامش دیده، حاکمان صفاری را محترم می داشتند و آنان را از خود دانسته، با آنها هم کاری می نمودند. به همین دلیل، در این دوره شورشی در بُست روی نداد تا این که ستم «محمد بن علی بن لیث» از آخرین امرای صفاری بر مردم بُست، به جایی رسید که مردم در آرزوی خلاصی از آن وضع، از آمدن سپاهیان اسماعیل سامانی شاد گشتند،^۱ ولی با این حال، مردم سیستان خاندان صفاری را دوست می داشتند و به همین سبب، حکومت سیستان قرن ها در دست بازماندگان صفاری که مطیع حکومت وقت بودند، باقی ماند. ولی بُست که در شرق سیستان بود، پس از ورود غزنویان، از شهرهای مهم حکومت غزنوی در جنوب شرق افغانستان کنونی بود و گاهی محل سکونت حاکمان غزنوی همچون مسعود غزنوی می شد.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم الشیبانی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۲. ابن خلکان، ابوالعباس شمس‌الدین احمد بن ابی‌بکر، *وفیات الاعیان و أنباء ابناء الزمان*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۳. ابو‌محمد مکی، عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان الیافعی الیمنی المکی، *مرآة الجنان و عبرة الیقطان*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۴. ابوعلی مسکویه رازی، *تجارب الامم*، تهران، دارسروش للطابعه و النشر، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.
۵. اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۹ش.
۶. بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود بن تاج‌الدین ابوالفضل محمد بن داوود، *تاریخ بناکتی*، به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ش.
۷. بهاء‌الدین، محمد بن حسن بن اسفندیار، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، پدیده خاور، بی‌تا.
۸. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، *ترجمه تاریخ یمینی*، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ش.
۹. جوزجانی، منہاج السراج، *طبقات ناصری*، تصحیح، مقابله و تحشیه: عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۱ش.
۱۰. حداد عادل، غلامعلی، *دانش‌نامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش.
۱۱. *دایره المعارف آریانا*، کابل، انجمن دایره المعارف افغانستان، ج ۴، ص ۱۳۵، مطبعه دولتی، میزان، ۱۳۳۱ش.
۱۲. سیستانی، ملک‌شاه حسین ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود، *احیاء الملوک*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ش.
۱۳. شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، *مجمع‌الانساب*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۶ش.

۱۴. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
۱۵. عالمی، سیدمحمدرضا، *اوضاع سیاسی بست از ورود اسلام تا پایان امویان*، فصلنامه علمی - تخصصی *تاریخ درآینه پژوهش*، سال پنجم، شماره سوم (مسلسل ۱۹)، پاییز ۱۳۸۷ش.
۱۶. _____، *اوضاع سیاسی بست در عصر اول عباسی تا پایان طاهریان*، فصلنامه علمی - تخصصی *سخن تاریخ*، سال چهارم، شماره نهم، تابستان ۱۳۸۹ش.
۱۷. _____، *جغرافیای تاریخی بست از ابتدا تا دوره معاصر*، فصلنامه علمی - تخصصی *تاریخ درآینه پژوهش*، سال پنجم، شماره دوم (مسلسل ۱۸)، تابستان ۱۳۸۷ش.
۱۸. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ش.
۱۹. لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه: محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ش.
۲۰. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.
۲۱. میرخواند، میرمحمد بن سید برهان الدین خوارزمشاه، *تاریخ روضه الصفا*، تهران، انتشارات مرکزی نیام - پیروز، ۱۳۳۹ش.
۲۲. ناشناخته، *تاریخ سیستان*، تصحیح، ملک الشعراى بهار، تهران، انتشارات پدیده خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶ش.
۲۳. یعقوبی، احمد بن یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.